

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۲۵



نویسنده: ن. جلیل زاد

هم سخنی صمیمانه با پرفیسور تره کی گفتگوی شاگرد و استاد



پرفیسور تره کی

روزنه در بن بست، امانیزم، استبداد منور و پرسش های ناتمام حاکمیت قانون در افغانستان. میان خاطره تجدد و جبر واقعیت، گفت وگویی حقوقی درباره سرنوشت دولت، دین و اصلاح در افغانستان. پل های شکسته مشروطیت، نقدی تلفیقی بر نظریه استبداد منور و تداوم دولت در اندیشه عالمانه ای پرفیسور دوکتور عثمان تره کی عالیقدر. استاد عالی قدر، حقوق دان فرزانه، جناب آقای پرفیسور دوکتور محمد عثمان تره کی،

با نهایت احترام و ادای حرمت به جایگاه علمی و تجربه گران سنگ جنابعالی، این سطور را با هدف دانش افزایی برای خودم، و در چارچوب یک گفتگوی آکادمیک تقدیم می دارم. پاسخ های شما به پرسش های من، سندی است که تاریخ سیاسی افغانستان را با نظریه حقوق اساسی و جامعه شناسی سیاسی پیوند می زند و برای هر جستجوگری که در جست وجوی روزنه خروج از بن بست کنونی است، ماده تأملی غنی فراهم می آورد.

آنچه در پی می آید، نه انکار این دستاورد، بلکه تلاشی است برای درنگ بر چند گره نظری که به گمان این شاگرد، هنوز به طور کامل گشوده نشده است.

از دل و جان نکات مورد تأیید من. نخست باید صادقانه اذعان کرد که چند محور از تحلیل استاد، از استحکام نظری و تطابق تجربی برخوردار است. تفکیک میان «مکتب فکری» امانیزم و «پایگاه عملی قدرت» آن، دقتی روش شناسی دارد که کمتر در ادبیات سیاسی افغانستان دیده می شود.

توضیح این که سید جمال الدین افغان و محمود طرزی منبع تغذیه فکری بودند و شاه امان الله مجری آن تعالیم، به روشنی نشان می دهد که ارزیابی امانیزم نباید با ارزیابی شخص شاه یکی انگاشته شود. این تفکیک، از سقوط در دام یک نوستالژی ساده انگارانه جلوگیری می کند.

دوم، تحلیل جامعه شناسی شما از فرسایش پایگاه اجتماعی روشنفکری، با داده های واقعی مهاجرت نخبگان افغان همخوانی دقیق دارد.

این که جنگ های طولانی، ترکیب اجتماعی جامعه را از بنیاد دگرگون کرده و خلای ناشی از خروج اهل معارف را فارغان مدارس دینی پر کرده اند، توصیفی است که با شواهد میدانی پنج دهه اخیر افغانستان سازگار است. نتیجه گیری شما که امانیزم «بدون پشتوانه اجتماعی نیرومند شبیه موتوری است که بطری آن از کار افتاده باشد»، استعاره ای دقیق برای وضعیتی است که هر پروژه اصلاحی فاقد تکیه گاه اجتماعی با آن روبه رو می شود.

سوم، برخورد متوازن شما با مساله مسئولیت روشنفکران، از دوگانه سازی ساده انگارانه پرهیز می کند.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خبر و لولئ

تفکیک صریح میان مکتبی های وطن دوست که «به دفاع از وطن و ارزش های انسانی قربانی داده اند» و «خائنین ملی، فرصت طلبان و منسوبین استخبارات خارجی»، اصلی اخلاقی و حقوقی است که مانع تعمیم ناروا به یک قشر اجتماعی می شود ، اصلی که در حقوق مسئولیت جمعی نیز رعایت آن ضروری است. چهارم، هشدار شما درباره خطر شعار «جدایی دین از دولت» در بستر کنونی، از منظر واقع گرایی سیاسی قابل دفاع است .

در نظامی که مشروعیت آن یکسره بر مبنای دینی بنا شده، طرح چنین شعاری می تواند اصلاح طلبان مسلمان را بیش از پیش به حاشیه براند و بهانه ای برای طرد آنان از حلقه قدرت به دست مخالفان تندروتر فراهم کند. پنجم، توصیف حکومت داری بدون قانون اساسی به «راندگی بدون جواز سیر»، هرچند استعاری، اما بار حقوقی دقیقی دارد، زیرا نبود یک سند اساسی مدون به معنای نبود معیار عینی برای سنجش مشروعیت اعمال حکومتی است، و این خلأ خود بستر تمرکز خودسرانه قدرت را فراهم می کند. گره های نظری برای تأمل بیشتر

با وجود این نقاط قوت، شماری از پرسش های اصلی من به گمان این شاگرد هنوز به طور کامل پاسخ نگرفته اند، و طرح دوباره آن ها نه از سر انکار، بلکه برای رسیدن به دقت بیشتر است.

■ استبداد منور: پُل گذار یا بازتولید قدرت؟

تعریف استبداد منور به مثابه «پُل گذار از ظلمت به روشنایی» و «افزار زمینه سازی مشروطیت»، از نظر تئوریک زیبا و در چارچوب نظریه کلاسیک نوسازی قابل فهم است .

اما تجربه تطبیقی قرن بیستم نشان می دهد که این گذار، خصوصیت ذاتی استبداد منور نیست، بلکه محصول فشار سازمان یافته اجتماعی از بیرون آن است .

نمونه های فراوانی از حکومت های اصلاح طلب از بالا وجود دارد که به جای عبور از «مرحله انتقالی»، خود را در همان مرحله تثبیت کرده و به الگوی دائمی حکمرانی بدل شده اند .

پرسش حقوقی دقیق تر این است :

در غیاب یک قوه قضائیه مستقل، یک نهاد ناظر بی طرف یا سازوکار انتخاباتی فعال، کدام معیار عینی و کدام ضمانت اجرایی می تواند «موقتی بودن» تمرکز قدرت را تعیین کند؟

صرف نیت اصلاح طلبانه یا اعتبار علمی شخص یا نهاد حاکم، ضمانتی حقوقی برای بازگشت خودخواسته قدرت به مردم نیست، در غیاب چنین ضمانتی، مرز میان «استبداد منور» و «استبداد ساده» عملاً محو می شود.

■ مرجع تثبیت تکفیر :

مسئله دَوْر منطقی

پیشنهاد شما مبنی بر این که خطر ابزاری شدن تکفیر تنها زمانی مهار می شود که «قانون اساسی صریحاً مرجع حکم تکفیر را تثبیت کند و صلاحیت ملایان خودسر را سلب نماید»، از نظر حقوقی راه حلی سنجیده است .

اما این راه حل با یک مشکل ساختاری روبه رو می شود.

در نظامی که به تعبیر خودتان «مرجع حکم تکفیر، حکومت است» و حکومت نیز مدعی نمایندگی حاکمیت الهی است، تدوین کنندگان همان قانون اساسی از درون همان دستگاه ایدئولوژیک برمی خیزند .

به بیان دیگر، نهادی که قرار است صلاحیت تکفیر را محدود کند، خود محصول همان ساختاری است که این صلاحیت را نامحدود می خواهد .

این یک دَوْر منطقی است که تنها با وجود یک مرجع بیرون از حلقه قدرت مذهبی حاکم ، خواه در قالب یک دیوان قانون اساسی مستقل، خواه از طریق فشار توأمان داخلی و بین المللی ، قابل شکستن است .

نکته تاریخی مهم دیگر این که تجربه خود دوره امانی، یعنی فتوای مخالفان شاه امان الله، نشان می دهد که پیوند دین و سیاست حتی در دورانی که به گفته شما «اسلام سیاسی نشده بود» نیز فعال بوده است، این واقعیت تاریخی، فرضیه «سیاسی نشدن اسلام در دوره امانی» را نیازمند بازخوانی دقیق تر می سازد.

■ تداوم دولت در برابر مشروعیت حکومت

تفکیک حقوقی شما میان «تداوم دولت» بر پایه عناصر سه گانه جمعیت، سرزمین و حکومت، و «تداوم قانون اساسی»، از منظر حقوق بین الملل عمومی اصلی پذیرفته شده است، دولت افغانستان به عنوان یک شخصیت حقوقی بین المللی، مستقل از فروپاشی یا تعلیق قانون اساسی، به حیات خود ادامه داده است. اما این اصل، پاسخ کاملی به دغدغه اصلی من نمی دهد که ناظر بر مشروعیت داخلی حکومت است، نه بقای حقوقی دولت .

اگر مشروعیت حکومت را بتوان کاملاً از سلسله حقوقی پیشین برید ، چنان که طالبان با کنار گذاشتن میراث حقوقی دوره امانی و جمهوری چنین می کنند ، آنگاه چه معیار عینی برای سنجش مشروعیت حکومت های متعاقب باقی می ماند؟

شما در پاسخ اشاره کرده اید که حکومت ها در سه حالت انقلاب، فتح و کودتا باید «به اسرع وقت مقتضی» به آرای مردم مراجعه کنند تا مشروعیت داخلی کسب کنند .

اما در وضعیتی که حکومت فعلی خود را ممثل حاکمیت الهی می داند و نیازی به آرای عمومی احساس نمی کند، این تکلیف حقوقی فاقد ضمانت اجرایی می ماند ، زیرا نه یک مرجع داخلی برای الزام آور کردن آن وجود دارد، و نه فشار حقوق بین الملل به تنهایی کافی است، چنان که تجربه پنج سال اخیر عدم شناسایی بین المللی رسمی طالبان بدون تغییری در رفتار حکومتی آن ها نشان داده است.

■ الگوگیری منطقه ای :

نمونه های موفق یا نمونه های هشداردهنده؟

اشاره شما به تجربه مصر، تونس، الجزایر و ترکیه به عنوان الگوهای برای تلفیق رفورم با ضوابط اسلام، نیازمند احتیاط بیشتری است .

هر یک از این چهار تجربه، خود با بحران عمیق مشروعیت همراه بوده است ، کودتای نظامی سال ۲۰۱۳ در مصر که حکومت منتخب اخوان المسلمین را سرنگون کرد، فراز و فرود پرتلاطم اسلام گرایی در تونس پس از انقلاب یاسمن، جنگ داخلی خونین دهه ۱۹۹۰ در الجزایر پس از ابطال نتایج انتخابات، و برخورد مزمن میان سکولاریسم کمالیستی و اسلام گرایی سیاسی در ترکیه .

این تجربه ها بیش از آن که الگوی موفق قابل تعمیم به افغانستان باشند، هشدار می دهند درباره شکنندگی هر تلفیقی میان اصلاحات و اقتدار مذهبی در غیاب نهادهای دموکراتیک پایدار . علاوه بر این، شما تصریح کرده اید که «در کشورهای اسلامی مذهب اکثریت مردم، محور پیوند اسلام با رفورم قرار گرفته است .»

این مساله در بافت چندمذهبی و چندقومی افغانستان، با توجه به حضور معتنابه فقه جعفری و اقلیت های مذهبی دیگر، این پرسش را برمی انگیزد: آیا انحصار پیوند اصلاحات به قرائت مذهب اکثریت، خود مقدمه حاشیه نشینی اقلیت ها و بذل منازعه ای تازه بر سر «قرائت رسمی از دین» نخواهد بود؟

■ بومی بودن قانون اساسی و مساله اقتباس

تحلیل شما درباره کارکرد دوگانه اقتباس قوانین اساسی بیگانه ، یعنی «دادن زیب و زینت به نظام» و «ایجاد پل رابطه با دونهای غربی» ، نقدی تیزبینانه بر تجربه حقوقی افغانستان معاصر است .

اما این پرسش باقی می ماند که مرز میان «بومی سازی» قانون اساسی و «انزوای حقوقی» از دستاوردهای بشری کجاست؟

اگر معیار اصلی صرفاً انطباق با واقعیت اجتماعی بومی باشد، این خطر وجود دارد که همان واقعیت بومی ، که به گفته خودتان اکنون زیر سیطره رادیکالیسم دینی قرار دارد ، به توجیهی برای طرد حقوق بنیادین شهروندی، و به خصوص حقوق زنان و اقلیت ها، بدل شود. به بیان دیگر، «بومی بودن» به تنهایی معیار مشروعیت بخش نیست، مگر آن که با حداقلی از استانداردهای جهان شمول حقوق بشر همراه شود، در غیر این صورت، تفکیک میان تقلید کورکورانه از الگوهای بیگانه و توجیه سرکوب داخلی به نام بومی گرایی، دشوار می گردد.

■ فروپاشی نظام امانی :

نقص ساختاری یا توطئه؟

تحلیل دو حالته جناب شما ، تفکیک میان اصلاحات با تکیه بر حاکمیت بومی مستقل و اصلاحات وارداتی به پشتوانه قوای خارجی ، چارچوبی روشننگر برای مقایسه سرنوشت اصلاحات امانی با اصلاحات دوره شوروی و جمهوری است .

اما در تحلیل خود حالت نخست، یعنی سقوط شاه امان الله، وزن نسبی «فقدان پایگاه اجتماعی» در برابر «توطئه داخلی و مداخله بیرونی» هنوز به روشنی سنجیده نشده است. شما میان این دو عامل رابطه علی و معلولی برقرار کرده و توطئه خارجی را «عامل تشویق کننده» و نه «عامل تعیین کننده» دانسته اید، اما این نتیجه گیری، خود نیازمند شواهد تاریخی مشخص تری است، به خصوص با توجه به نقش اثبات شده برخی حلقه های استخباراتی منطقه ای در تحریک بغاوت های قبیله ای علیه اصلاحات شاه.

■ مسئولیت روشنفکر :

معیار سنجش کجاست؟

تفکیک شما میان روشنفکران مکتبی وطن دوست و طیف خائنین، فرصت طلبان و منسوبین استخبارات خارجی، از منظر اخلاقی و حقوقی اصلی منصفانه است، اما این پرسش را نیز برمی انگیزد که مرز عملیاتی و قابل سنجش میان این دو دسته، در نبود یک نهاد داور بی طرف، توسط چه کسی و بر اساس کدام شاخص عینی تعیین می شود؟ اگر داور این تفکیک به عهده خود قدرت سیاسی حاکم، که در این مورد مشخص طالبان است، گذاشته شود، بیم آن می رود که برچسب «فرصت طلب» یا «وابسته به بیگانه» به ابزاری برای حذف هرگونه صدای منتقد، حتی از میان همان روشنفکران مکتبی، بدل شود.

به بیان دیگر، مسئولیت جمعی روشنفکران باید به گونه ای صورت بندی شود که خود به ابزار جدیدی برای سرکوب سیاسی تبدیل نگردد، نکته ای که در تحلیل استاد عالیقدر به روشنی مورد بحث قرار نگرفته است.

گپ پایانی

آنچه در این سطور آمد، نه رد دستاورد نظری استاد عزیز و گرامی، بلکه کوششی است برای عبور از تحسین صرف به سوی گفتگوی علمی مسئولانه، گفتگویی که به تعبیر خود جنابعالی می تواند «روزنه خروج از بن بست فعلی» را روشن تر سازد.

ارزش واقعی چنین گفتگویی، به گمان این شاگرد، نه در رسیدن به توافق کامل بر سر پاسخ ها، بلکه در دقیق تر شدن خود پرسش هاست، زیرا در علم حقوق اساسی و فلسفه سیاسی، پرسش درست تر، غالباً از پاسخ قطعی راهگشاست.

اگر استاد گران قدر بپذیرند، پرسش نهایی این شاگرد آن است: در غیاب یک قوه قضائیه مستقل، یک جامعه مدنی فعال و یک مکانیزم انتخاباتی معتبر، که هر سه در افغانستان امروز غایب اند، کدام نیروی واقعی، غیر از فرسایش تدریجی مشروعیت در بلندمدت، می تواند تضمین کند که مرحله گذار به جای مشروطیت، به تثبیت دائمی اقتدار ختم نشود؟

امیدوارم این پرسش، فتح باب گفتگویی تازه با استاد گران قدر باشد.

با احترام و ارادت بی نهایت،

شاگرد و علاقه مند مباحث حقوقی شما.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد